**تفسير سوره حجرات**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لاتُقَدِّموا بَينَ يَدَيِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ سَميعٌ عَليمٌ (1) يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لاتَرفَعُوا اَصواتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِيِّ وَ لاتَخهَرُوا لَه بِالقَولِ کَخهَر بَعضِکُم لِبَعضٍ اَن تَحبَطَ اَعمالُکُم وَ اَنتُم لاتَشعُرُونَ (2) اِنَّ الَّذينَ بَغضُونَ اَضوانَهُم عِندَ رَسُولِ اللهِ اُولئِکَ الَّذينَ امتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُم لِلتَّقوي لَهُم مَغفِرَهٌ وَ اَجرٌ عَظيمٌ (3) اِنَّ الَّذينَ يُنادُونَکَ مِن وراء الحُجُراتِ اَکثَرُهُم لايَعقِلونَ (4) وَ لَو اَنَّهُم صَبَرُوا حَتّي تَخرُجَ اِلَيهِم لَکانَ خَيرًا لَهُم وَ اللهُ غَفُورٌ رَحيمٌ (5)...**

**مندرجات اين سوره شريفه**

**1- دليل نام گذاري اين سوره به حجرات**

**2- دستور اکيد خداوند متعال بر احترام گذاري به پيغمبر اکرم در کار و رأي و گفتار**

**3- از او جلو نيافتند صداي خود را از صداي آن حضرت بلندتر نکنند در برابر او منظم و مؤدب باشند**

**4- تحقيق در گفته منافقين**

**5- وظيفه مصلحين از مسلمانان در وقتي که بين دو طايفه از مسلمانان اختلاف پيدا مي شود**

**6- دستورات اخلافي و انساني در ارتباط مردم به يکديگر و حشر آنها با هم**

**7- نهي اکيد از بدگماني انسانها به يکديگر و حرمت غيبت و تفتيش حالات يکديگر**

**8- دليل اختلافات انسانها در رنگ و نژاد و ملاک برتري آنها بر يکديگر**

**9- تفاوت بين اسلام و ايمان**

**10- خداوند در برابر نعمت اسلام و ايمان بر مردم منت دارند و انسانها بايستي با قبول منت اسلام را بپذيرند.**

**ترجمه آيات سوره حجرات**

**1- اي اهل ايمان خود را در حرکات و اقوال و اعمال مقدم بر خدا و رسول ندانيد از اين گناه بپرهيزد که خداوند شنوا و دانا است 2- اي اهل ايمان در سخن گفتن سعی کنيد صداي شما بالاتر از صداي رسول خدا نباشد فراتر حرف نزنيد وقتي که رسول خدا را صدا مي زنيد مؤدبانه صدا بزنيد چنان نباشد که يکديگر را صدا مي زنيد و يا يکديگر حرف مي زنيد که اعمال شما بي نتجه مي شود با اين که شما نمي دانيد 3- کساني که صداي خود را در خدمت رسول خدا فروتر مي دارند و متواضعانه حرف مي زنند آنها کساني هستند که خداوند قلب آنها را به ايمان و تقوا آزموده است آنها مستحق آمرزش و اجر بزرگي خواهند بود 4- کساني که رسول خدا را از پشت خانه ها و ديوارها صدا مي زنند عقل شعور ندارند 5- اگر آنها صبر کنند تا تو از منزل به سوي آنها خارج شوي براي ايشان بهتر است خدا آمرزنده و مهربان است 6- اي اهل ايمان وقتي که فاسق و منافق گزارشي به شما مي دهد خيلي زود باور نکنيد در اطراف آن خبرها تحقيق کند مبادا روي جهالت و ناداني به خود و قوم خود مصيبت وارد سازيد و در آينده بر اين زود باوري بدون تحقيق پشيمان شويد 7- بدانيد که رسول خدا با شما مسلمانان است اگر در بسياري از کارها تابع رأي شما باشد و از شما اطاعت کند به رنج و زحمت مي افتيد ، خداوند ايمان را در قلب شما زنيت داد و آن را محبوب شما قرار داده، کفر و فسق گناه را هم در نظر شما مکروه جلوه داد ، کساني که ايمان و تقوا را دوست دارند و از کفر و گناه نفرت دارند آنها به عقل و شعور نائل شده اند، اين عقل و شعور و هدايت نعمت است که از خدا به آنها رسيده است، خداوند عالم و حکيم است .**

**اگر دو طايفه از مسلمانان و مومنين با يکديگر به جنگ افتند بين آنها را اصلاح کنيد اگر يکي از آن دو بر ديگري ظالمانه مي تازد و حاضر به اصلاح نيست يا طايفه متجاوز بجنگنيد تا امر خدا را بپذيرد و تسليم حق شود اگر تسليم شد اختلاف بين آن دو طايفه را بر طرف کنيد ، حقوق هر کدام را مشخص و معين محاسبه کنيد خداوند عدالت کنندگان را دوست دارد 8- فقط اهل ايمان با يکديگر برادرند تا بتوانيد بين برادران را اصلاح کنيد ، تقوا پيشه کنيد شاید رحمت خدا شما را فرا گيرد 9- اي اهل ايمان، مبادا طايفه اي از شما طايفه ديگر را مسخره کند شايد مسخره شدگان از آنها بهتر باشند و هم چنين طايفه از زنان زنان ديگر را مسخره نکنند شاید زنان مسخره شده از مسخره کننده بهتر باشند يکديگر را تحقير نکنيد و با اسم و لقب بد يکديگر را نخوانيد ، بد است فسق بعد از ايمان ، هر کس از سوء اخلاق توبه نکند ظالم خواهد بود 10- اي اهل ايمان از بسياري گمان بد درباره يکديگر بپرهيزيد و اجتناب کنيد که بعضي گمانها گناه است ، در کار يکديگر تفتيش و تجسس نکنيد بعضي از شما ديگران را غيبت نکنيد آيا دوست دارند گوشت برادر مرده خود را بخورند البته کراهت دارد از خدا بپرهيزيد، خدا توبه پذير ومهربان است 11- اي مردم بدانيد که ما شما را از يک جفت زن و مرد آفريديم و شما را شعبه شعبه و قبيه قبيله قرار داديم تا با اين شعبه ها يکديگر را بشناسيد، گراميترين شما نزد پروردگار پرهيزکارترين شما خواهد بود، به درستی که خداوند خبير و آگاه است 12- اعراب به تو مي گويند ايمان آورديم بگو نه ايمان نياورده ايد بگوئيد تسليم شده ايم هنوز که ايمان به قلب شما وارد نشده است ، اگر از خدا ورسول خدا اطاعت کنيد اجر اعمال شما ضايع نخواهد شد که خداوند آمرزنده و مهربان است .**

**13- فقط مؤمن صادق کساني هستند که به خدا و رسول خدا ايمان مي آورند و هرگز در ايمان به خدا شک و شبهه پيدا نمي کنند با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، آنها هستند که حقيقتاٌ راست مي گویند 14- به اعرابي که ادعاي ايمان مي کنند بگو مي خواهيد خدا را از دين خود آگاه کنيد دين خود را به خدا بياموزيد خدا هر چه در زمينها و آسمانها است مي داند خدا به هر چيزي آگاه است 15- آنها برتو منت مي‌نهند که مسلمان شده اند بگو اسلام خود را بر من منت ننهيد ، خدا بر شما منت دارد که شما را به ايمان و تقوا هدايت مي‌کند اگر راست مي گوئيد که ايمان داريد 16- خدا آنچه در آسمان ها و زمين پنهان است، مي داند خداوند به اعمال شما بصير است .**

**دليل نامگذاري اين سوره به حجرات آيه اي در همين سوره است که خداوند کلمه حجرات را در آن به کار برده است. حجرات جمع حجره است. از کلمه حجر به معنای اطاق مسکوني که ديوار آن را با سنگ و**

**گل ساخته باشند و آن حجرات نام اطاق هائي است که اصحاب پيغمبر اکرم در اطراف مسجد حضرت رسول خدا در مدينه ساخته بودند در اطاق ها از مسجد باز مي شد آن حضرت بعد از ورود به مدينه در اولين روز ورود مسجدي ساختند که الان به مسجد الرسول شهرت دارد مهاجريني که ابتدا در خانه انصار بودند دستور يافتند که هرکدام براي خود در اطراف مسجد اطاقي بسازند براي حضرت رسول هم اطاقي ساختند و هم چنين براي اميرالمومنين و حضرت زهرا (س) در اطاق ها از مسجد باز مي شد مسجد به جاي حيات اطاق ها بود غالباٌ در صحن مي خوابيدند تا روزي که دستوري از جانب خدا رسيد که ضمن آن دستور احکام مسجد خدا روشن شد خداوند فرمود که خانه هاي خدا مانند کوچه و خيابان و يا خانه شخصي نيست که مردم آزادانه بدون قيد و قانون در مسجد خدا بخوابند و مانند خانه شخصي از آن استفاده کنند بلکه خانه خدا احکام مخصوصي دارد نبايستي شارع باشد که هرکس بخواهد از هرجا به داخل مسجد نگاه کند وا درحال جنابت وارد شود در آنجا بنشيند و بخوابد و يا کارهاي شخص دنيائي خود را در آنجا انجام دهد مسجد را به صورت کارخانه و مغازه در آورد بلکه مسجد خانه خدا است فقط در حالي که پاک و مطهر هستند حق ورود دارند فقط براي عبادت و يا انجام کارهاي شرعي اسلامي و از اين قانون چند نفر را مستثناء کردند دستور دادند که هر کس در اطاقش از مسجد باز مي شود به بندد ديوار بکشد و در اطاقش را از بيرون مسجد باز کند مگر اطاق شخص پيغمبر و علي ابن ابيطالب (ع) و حضرت زهرا (س) و امام حسن و امام حسن (ع) آن تبعيض و استثناء به نظر مسلمانان خيلي سنگين و گران آمد سرو صدا بلند شد که چرا پيغمبر در حکم شرعي الهي استثناء قائل شده است اگر کسي حق ندارد بدون طهارت وارد مسجد شود و بخوابد همه کس حق ندارند و اگر کسی حق ندارد در اطاق شخصي خود را از مسجد باز کند همه کس حق ندارند چرا رسول خدا براي خود و اهل بيت خود تبعيض قائل شده و به آنها اجازه داده است از خانه خدا به جاي خانه شخصي استفاده کنند بخوابند و بنشينند و آزاد باشند سر و صداي خيلي بالا گرفت که چرا در تکاليف الهي تبعيض قائل شده است. اگر احکام مسجد حکم الهي است براي همه است و اگر حکم شخصي است که چرا پيغمبر به رأي خود حکم داده در اين حکم استثناء قائل شده است مخصوصاٌ خليفه دوم اجازه خواست که از ديوار اطاقش دريچه کوچک به سوي مسجد باز باشد مي گفت دوست دارم رسول خدا را در حال نماز ببينم رسول خدا (ص) قبول نکرد عرض کرد روزنه اي اندازه صورت و چشم که شما را ببينم حضرت قبول نفرمودند و فرمودند خداوند به من دستور دارد مسجد طيب و طاهري براي او بسازم که جز من و برادرم علي (ع) و دو فرزندش کسي حق سکونت در آن نداشته باشد. عباس ابن عبدالمطلب که به شدت از اين تبيعيض ناراحت بود مي‌گفت من عموي پیغمبرم و علي (ع) پسر عمو چرا به پسر عمو امتياز داده و به عموي خود امتياز نمي دهد. روي شدت ناراحتي براي اين که تا اندازه اي دلش آرام شود حضرت اجازه دادند که ناودان اطاقش به طرف مسجد باشد و به ديگران اجازه ندادند و در زمان خلافت خليفه دوم دستور داد تا ناودان او را برگردانند همه ايراد و اعتراض داشتند که دليل آن تبعيض و امتياز چيست چرا فقط آن 5 نفر حق دارند در خانه خدا به نشينند و بخوابند و آزادانه استفاده کنند مسلمانان ديگر حق ندارند.**

**دلائل اين امتياز :**

**يکي از مسائلي که جداٌ انسانها را نسبت به يکديگر بدبين و ناراحت می کند و در بسياري از مواقع منشاء ظلم و ستم مي شود تبعيض نژادي و امتيازات بدون دليل است. مسئله اي است که جداٌ اگر منطقی باشد انسانها را در خط بهشت قرار مي دهد و اگر غير منطقي باشد آنها را در خط جهنم قرار می دهد. يکي از دلائلي که ابليس را به جهنم کشانيد و فرشته ها را به بهشت برد همين تبعيض و امتياز بود. خداوند به جن و فرشتگان که دو نوع مخلوق عظيم در کنار انسان بودند دستور داد که آدم را سجده کنند ، فرشته ها تمام سجده کردند ابليس و لشکريانش اعتراض کردند که چه دليل دارد ما آدم را سجده کنيم يا هر دو مانند هم هستيم و مساوي هستيم که مخلوقيم و يا برتري با ما است که از آتش هستيم روشنائي داريم و آدم از خاک تيره است در نتيجه به خط جهنم افتاد و ملعون خداوند متعال شد. در جامعه بشریت هم همين معنا حاکم است. خداوند يک نفر انسان را به رهبری و امامت مامور مي کند و به مردم دستور مي دهد که از او اطاعت کنند همه جا صداي اعتراض بلند مي شود که او چه کاره است ، مانند ما بشر است ، چه دليل دارد که رئيس ما باشد و ما او را اطاعت کنيم مخالفت مي کنند و به جهنم کشيده مي شوند .**

**در اين جا مي پرسیم اولاٌ حکمت آن تبعيض و امتياز چيست . اگر خداوند تمامي انسانها را در خط مساوي قرار دهد و حاکمیت و محکومیتي قائل نشود چه مي شود .**

**جواب اين است که که اولاٌ انسانها مانند يک کاروان در خط تکامل وترقی به سوي يک زندگي ايده آل حرکت مي کنند و بايستي به حرکت خود ادامه دهند تا روزي که به مقصد برسند. توقف در حالات ابتدائي بيشتر مایه هلاکت است. انسانها بايستي پيش بروند تا خود را به کمال مطلوب برسانند قهراٌ در اين خط حرکت بعضي جلوتر مي روند و بعضي عقب مي مانند بر خداوند متعال لازم و واجب است جلوافتادگان را به عقب ماندگان معرفی کند و آنها را تشويق کند که بیشتر سرعت کنند و خود را به جلو افتادگان برسانند و همچنین جلو افتاده ها را تشويق کنند که سرعت کنند و خود را به مقصد برسانند و آن تشويقات ايجاب مي کند به کساني که سبقت گرفته اند و جلو رفته اند جايزه بدهند تا ديگران تشويق شوند و ديگر اين که پيش رفته گان درخط تکامل کساني هستند که منبع علم و قدرت شده اند. بيشتر در معرض افاضه فيض الهي قرار گرفته اند پس قهراٌ عقب ماندگان به آن علم و قدرت نیازمند هستند بايستي از علم آنها استفاده کنند تا به مقصد برسند. همانطور که بر خداوند متعال واجب است منابع ثروت طبيعت را مثلاٌ معادن طلا و نقره و جواهرات را به انسانها معرفي کند تا مردم از آن معادن استفاده کنند برخدا واجب مي شود که منابع علم و حکمت را هم به انسانها معرفي کند تا عقب افتادگان با استفاده از آن منابع فيض فقر و جهل خود را جبران و برطرف کنند پس لازم مي شود به پيشرفته گان امتياز بدهد و عقب افتادگان را مامور کند از علم و دانش آنها استفاده کنند لذا خداوند به پيغمبران معجزه و نشان و مدال مي دهد و ديگران را به اطاعت از آنها مأمور مي کند .**

**پيغمبر اکرم (ص) صرف نظر از تبليغات قولي و عملي در معرفي ائمه اطهار (ع) در سه جا يک مظاهر عملي ترتيب داد تا مردم امتيازات اهل بيت (ع) را بدانند و بعد از پيغمبر تکليف خود را بشناسند. يک جا در ارتباط به مسجد و حجرات اطراف مسجد که اهل بيت را از قوانين و مقررات مسجد معاف کرد و آنها را آزاد گذاشت و اشعار نمود که آنها اهل خانه خدا هستند يعن صاحبان و مالکان مساجدند و ديگران اگر مؤمن باشد در مساجد ميهمان خدا هستند و اگر مومن نباشند حق ورود به مساجد را ندارند زيرا كه مالك مساجدند از عوارضي که ساير مردم پيدا مي کنند مانند جنابت و عادت زنانه پاک و مطهرند به همين منظور خداوند ولادت مولا را در بهترين مساجد قرار داد تا مردم بدانند خانه های خدا صاحب و مالک دارد مانند خانه هاي شخصي که مالک دارد. با همين عمل درهاي ورودي مردم به مسجد را بستند و در ورودي خانه علي (ع) را باز گذاشتند يعنی مردم را بيگانه به حساب آوردند و اهلبيت را صاحب خانه. کلمه بيت و اهل بيت در همين رابطه بوجودآمده. بيت يعنی خانه خدا و اهلبيت يعنی صاحبان اين خانه. دليل بهتر از اين ها آيه اي در سوره بقره است که خداوند در آن آيه متعرض قريش مي شود وميفرمايد: شما که به احترام حج خانه خدا جنگ در ماه هاي حرام را تعطيل ميکنید پس چرا اهل خانه را از خانه بيرون مي کنید. اخراج پيغمبر از مسجدالحرام گناهش از جنگ در ماه حرام بزرگتر است فرمود و اخراج اهله منه اکبر – يعني خارج کردن صاحب خانه از خانه گناهش بیشتر است. پس در اين آيه پيغمبر اکرم را صاحب مسجدالحرام معرفي کرد تا به اهل دنيا بفهماند که مقصود از زيارت خانه خدا زيارت صاحب خانه است نه زيارت در و ديوار سنگ و خاك مردم زيارت خانه را قبول کردند و در دو جا صاحب خانه را از خانه خدا اخراج نمودند. يک جا پيغمبر را از مکه به طرف مدينه و در جاي ديگر امام حسين (ع) را از مسجدالحرام به طرف عراق پس اين معنا که آنها اهل بيت اند و در خانه خدا آزادي دارند و ديگران ميهمان آنها در خانه خدا به حساب مي آيند از بزرگترين امتيازات اهل بيت است .**

**واما آن دو مورد ديگرکه رسولخدا براي اهلبيت خود امتياز قائل شد و واقعيت آنها را روشن فرمود يکي جلسه حديث کساء بود که مي توانيم آن را مجلس تاج گذاري پيغمبر و تعيين وليعهد بشناسيم. همانطور که در ميان پادشاهان مرسوم است براي نشان دادن امتيازات شخصي و الزام حاکمیت خود و تعيين جانشين مجلس تاج گذاری تشکيل مي دهند و آن را با شکوه و جلال هر چه تمامتر برگزار می کنند تا مردم آن پادشاه و جانشن او را به عنوان شخص اول در مملکت بشناسند. رسول خدا هم به دستور خداوند متعال یکچنين مجلسي با شکوه و جلال معنوي ترتیب دادند. آن مجلس گرچه در ظاهر امر بي پيرايه و فاقد تزئينات بود وليکن در باطن شکوه و جلال مخصوصي پيدا کرد به طوري که مورد توجه فرشتگان قرار گرفت و فرشتگان از خدا سؤال کردند اينها چه کساني هستند که نور آنها آسمانها و ستارگان را تحت الشعاع قرار داده خداوند در جواب آنها فرمود که آنها فاطمه و پدر فاطمه و شوهر او و فرزندان او هستند اين مجلس را که به عنوان حديث کساء با بياني بسيار ساده ياد آوري کرده اند مجلس تاج گذاري رسول خدا است کساء يعنی کسوت الهي – کسوت الهي يعنی آن نشان و مدال مخصوص آنها که ديگران در آن شرکت ندارند تا جائي که ام سلمه تقاضا کرد در آن مجلس شرکت کند و آن کسوت الهي را داشته باشد پيغمبر فرمود تو زن عاقبت بخيري هستي اهل بهشت هستي وليکن اين کسوت مخصوص اوصياء من و خلفاء من مي باشد .**

**و اما مجلس سوم داستان مباهله بود که رسول خدا براي استفاده از قهر و غضب خدا بر عليه نصارا و برطبق آيه مباهله فقط حضرت زهرا و علي ابن ابيطالب و امام حسن و امام حسين (ع) را شرکت داد و فرمود فقط دعاي اين ها مستجاب مي شود که هرچه بخواهند از خداوند متعال مورد قبول واقع مي گردد. هدف پيغمبر اکرم از اين تظاهرات اين بود که مردم تکليف خود را بعد از وفات پيغمبر بدانند و ديگري را در اين امتيازات شرکت ندهند .**

**اولين دستور در اين آيه شريفه بعد از بيان شأن نزول اين است که خدا به مردم دستور مي دهد که از خدا بپرهيزيد در گفتار و رفتار خود را مقدم برخدا و رسول خدا ندانيد و پيش از تصميم پيغمبر و دستور او به کاري اقدام نکنيد ظاهر آيه شريفه مربوط به حرکت انسانها همراه پيغمبر اکرم در کوچه و خيابان است وقتي که عرب ها همراه پيغمبر از جائي به جائي حرکت مي کردند از پيغمبر اکرم جلوتر مي رفتند و رسول خدا را پشت سر قرار مي دادند و اين عمل خلاف ادب و تربيت بود. انسانهاي مودب در حرکت همراه بزرگان وظيفه دارند پشت سر حرکت کنند نه برابر بزرگان نه هم جلوتر وليکن اين قانون را عرب ها رعايت نمي کردند در محضر پيغمبر اکرم دراز مي کشيدند پاي خود را به ديوار مي زدند و مي گفتند يا محمد (ص) حدثنا - براي ما حديث بگو اين سوره شريفه در ارتباط با کيفيت رفتار و گفتار مردم با رسول خدا و بزرگان ديگر نازل شد خداوند فرمود در حرکت همراه پيغمبر جلو نيافتيد و همپاي آن حضرت حرکت نکنيد بلکه کمي عقب تر پشت سر پيغمبر وليکن آيه شريفه کليت دارد از نوع جلو رفتن و جلوتر گفتن و جلوتر رأي دادن و دستور دادن و زودتر از خدا و پيغمبر به کارهاي ديني و اجتماعي تصميم گرفتن را نهي مي کند زيرا يکي از عوامل بزرگ هلاکت خودرأيي و خودمختاري در شعاع حکومت خدا و اسلام است. اسلام در تمامي شئون زندگي پيشواي مردم است همه جا مردم وظيفه دارند در گفتن و عمل کردن قرآن و سنت پيغمبر را پيشواي خود قرار دهند . براي خود چيزي نگويند و عملي انجام ندهند تا جائي که به رأي و تشخيص شخصي خود دستوري از دستورات قرآن و اسلام را ملاک عمل خود قرار ندهند زيرا اگرچه قرآن و سنت پيغمبر آنچه مردم از احکام لازم دارند در اختيار آنها گذاشته است وليکن هنگام اقدام به هرحکمي از احکام اسلام اجازه جديد لازم است مثلاً ما مي بينيم که در قرآن دستور جهاد با کفار صادر شده است و همچنين احکام ديگر وليکن به رأي خود وظيفه نداريم با کفار بجنگيم مگر اين که دستور مجدد آن صادر شود. در اينجا انسانها از نظر اين که به دستور خدا و يا به رأي خود عمل مي کنند به سه قسم اند که از اين سه قسم دو قسمت آن محکوم اند و يک قسمت مستحق اجر و ثواب هستند .**

**و آن سه قسمت عبارت است از اين که يا صد درصد برخلاف پيغمبر و امام سخن مي گويند و کار مي کنند و همه جا صد و هشتار درجه در جهت خلاف او فعاليت مي کنند. آنها کفار و مشرک هستند که آنچه را انبياء مي گويند گرچه به نفع شان باشد خلاف آن عمل مي کنند .**

**و اما طبقه دوم که ممکن است مسلمان هم باشند کسانيند که در دين خدا به رأي خود رفتار مي کنند در دين خدا مطيع خدا نيستند به رأي خود نماز مي خوانند و يا روزه مي گيرند مانند اکثريت مسلمانها که مسلمانند قرآن مي خوانند حج بجا مي آورند آيات قرآن تفسير مي کنند و به آن عمل مي کنند وليکن ديني به ميل خود و به رأي خود است. چنين افرادي را قاسطين مي نامند و رئيس آنها معاويه ابن ابي سفيان است . به عقيده خود طبق دستور اسلام جهاد ميکند و مردم را به جهاد امر ميکند و يا به عقيده خود مي خواهد قاتلين عثمان را محاکمه کند و حکم قصاص را درباره آنها جاري کند به مولا اميرالمومنين پيشنهاد کرد که قاتلين عثمان را به من بسپاريد تا قصاص کنم بعد با شما بيعت کنم حضرت فرمود وظيفه داري اول بيعت کني و بعد از بيعت و تسليم به حکومتي که مسلمانان انتخاب کرده اند از دست قاتلين عثمان شکايت کني تا امام مسلمانان به شکايت تو رسيدگي کند. تمامي مسلماناني که پيش از رأي و دستور پيغمبر و يا امام برطبق رأي خود به حکم قرآن عمل مي کنند و يا به استنباط خود احکام ديگري را ملاک عمل خود قرار مي دهند اين ها مسلمانان بدون امام و رهبر هستند. به عقيده خود در خط دين حرکت مي کنند وليکن امام را قبول ندارند. آنان هم از دين خود سود نمي برند. حديث از امام روايت شده اگر يک نفر بين رکن و مقام آن قدر خدا را عبادت کند که پوست و استخواني از او باقي بماند و ولايت ما اهل بيت را قبول ننمايند خدا او را به آتش جهنم مي اندازد. پس دين خدا آن است که پشت سر امام و پيغمبر حرکت کنند نه براي خود زيرا امام راه بسوي بهشت و ولايت خدايند از بيابان و بيراهه كسي بجائي ميرسد.**

**اما طايفه سوم که اهل نجاتند مؤمنينی هستند که در خط اطاعت خدا و پيغمبر حرکت مي کنند. اول از آنها دستور مي گيرند و بعد عمل به آن دستور مي کنند. فرق دين شيعيان و دين اهل سنت همين است که دين آنها براي خود آنها و به ميل خود آنها بوجود آمده. براي خود سنت پيغمبر را اجرا مي کنند وليکن دين شيعيان مستند به رأي ائمه اطهار است. خود مختار در دين خدا حرکت نمي کنند مگر اين که اول دستور قرآن را از امام بگيرند و بعد به آن دستور عمل کنند . شايد نماز اهل سنت با نماز شيعيان فرقي نداشته باشد. رکوع و سجود و ساير افعال و اذکار آن مساوي با نماز شيعيان و با دستور ائمه اطهار باشد وليکن از نظر اين که به استنباط خود کار کرده اند نه مطابق دستور، مسلماني آنها توام با اطاعت نيست و مسلماني شيعيان توأم با اطاعت است پس آنها از دين خود بهره آخرتي ندارند مصداق حديث مشهورند که فرموده هرکس بميرد و امام زمان خود را نشناسند به مرگ جاهليت مرده است .**

**آيه دوم از سوره شريفه اين دستور است که مي فرمايد :**

**صداي خود را از صداي پيغمبر فراتر نکنيد وقتي که او را صدا مي زنيد بلند صدا نزنيد و او را آن طور صدا نزنيد که يکديگر را صدا مي زنيد اگر چنين باشيد که ادب را رعايت نکنيد عمل صالح شما بي نتيجه مي شود در حالي که شما نمي دانيد. کساني که ادب را رعايت مي کنند و صداي خود را در حرف زدن و يا دعوت کردن پيغمبر از صداي پيغمبر فروتر مي گويند کساني هستند که خدا قلب آنها را بر تقوا آزمايش کرده در نتيجه مغفرت و اجر بزرگي خواهند داشت .**

**اين چند آيه نشان مي دهد که انسانها در ارتباط با رسول خدا و ائمه اطهار و کساني که سمت پيشوائي و رهبري دارند بايستي ادب را رعايت کنند. به همان دليل که او را پيشواي خود و مقدم بر خود مي دانند در تمام حرکات و سکنات و گفتن و شنيدن و صدا زدن آنها و نشستن با آنها و تصميم گيريها بايستي حق تقدم او را رعايت کنند. در راه رفتن جلوتر نروند و در حرف زدن نت حرف آنها و صداي آنها بالاتر از صداي پيغمبر نباشد. وقتي که او را صدا مي زنيد بلند و خشن او را صدا نزنند و هم در صدا زدن نام او را بر زبان جاري نکنند بلکه او را با لقب و کنيه صدا بزنند و در مجلسي که با او نشسته اند و با او حرف مي زنند ادب را در حرف زدن رعايت کنند . صداي سخن گفتن آنها از صداي پيغمبر پائين تر باشد .**

**حکمت دستورات خدا اين است که انسانها در حرکت و زندگي همه جا بايستي حقوق را رعايت کنند و از آن جمله حق امامت و پيشوائي ، زيرا کسي که به مقام نبوت و امامت انتخاب شده اين انتخاب مربوط به برتري او در علم و حکمت و شناسائي راه تکامل و حرکت به سوي خداوند متعال است. پس او از نظر رواني و فکري و ايمان و تقوا و شناسائي راه حق و باطل و آشنائي به آنچه موجب رضاي خدا است بر ديگران مقدم است. اگر يک نفر از پيروان و وابستگان آن حضرت در اعمال و رفتار خود چنان نمايشي بدهد که اين حق تقدم و برتري ضايع گردد صرف نظر از اين که حق او را ضايع کرده بين پيشوائي او و ديگران حجاب شده است يعني امامت او را از نظر ديگران مکتوم و مستور داشته مانند اين است که يک نفر چراغ به دست در تاريکي حرکت مي کند تا مردم را به راه هدايت کند و ديگري روي شعاع چراغ او را پرده بياندازد تا پيروان در تاريکي قرار گيرند و نتوانند از نور چراغ استفاده کنند. مقدم شدن بر پيشوايان ديني در جهتي از جهات زندگي در واقع سه نوع گناه است که انسان مرتکب مي شود يکي اين که در اين مقدم شدن حق تقدم را ضايع کرده و تضييع حق ديگران گناه کبيره است. ديگر اين که در علم و دانش که برابر او يا مقدم بر او نيست و مراحل وجودي و رواني او از پيشوا پائين تر است خود را مساوي با امام قرار داده و يا خود را مقدم بر او دانسته است. اين ادعا هم به جاي خود گناه کبيره است که يک نفر خود را با پيغمبر يا امام مساوي مي داند با اين که مساوي با آنها نيست و گناه سوم همين است که حق تقدم او را بر ديگران پوشيده مي دارد و مانع شناسائي مقام او در نظر ديگران مي شود و در نتيجه ديگران را از فيوضات و برکات وجودي او محروم مي کند. مثلاً در مجلسي که امير المؤمنين (ع) و خلفاء نشسته اند و آنها خود را مقدم بر امام دانسته اند تازه وارد به آن مجلس اولاً گيج مي شود که نمي داند امام اصلي کيست و ثانياً جاهل را به جاي عالم مي شناسد و از علم امام محروم مي شود پس بايستي انسانها در تعريف ائمه و پيغمبران و يا در حرکت با آنها و صدا زدن آنها در تمام موارد حق تقدم او را رعايت کنند. پدر را به اسم صدا نزنند و در راه رفتن جلو نيافتند و در حرف زدن صداي خود را از صداي پدر و مادر بلندتر قرار ندهند هر کسي چنين آدابي را رعايت کند مشمول لطف خدا و عنايت او واقع مي شود .**

**بحث دوم اين آيات مربوط به حبط اعمال است. خداوند تبارک تعالي در برابر هر گناهي کوچک يا بزرگ انسانها را تهديد به عذاب مي کند و اين عذاب نتيجه عمل گناه است نه اين که دست خدا و اراده خدا باشد. نتيجه عمل از کيفر عمل جدا است اگر با کسي روبرو شدي قيافه ات را به هم کشيدي و به او توهين کردي قهراً بين شما دشمني پيدا مي شود و اگر با قيافه باز به او سلام دادي بين شما محبت و دوستي پيدا مي شود و اين دوستي و دشمني نتيجه قهري عمل است. بهره برداري انسانها از اعمال خير در قيامت فقط از طريق دو رابطه ممکن است رابطه با خدا که بين انسان و خدا محبت و دوستي پيدا شود و ديگر رابطه با يکي از دوستان خدا مخصوصاً کساني که ولايت شرعي و الهي بر انسان دارند مانند پدر و مادر و پيشوايان هدايت کننده. خداوند تبارک و تعالي مي فرمايد انسانهائي که به پدر و مادر و يا به امام و پيغمبر احترام مي گذارند قهراً بين آنها و پدر و مادر و اولياء ديگر محبت پيدا مي شود و از همين راه بين انسان و خدا هم محبت پيدا مي شود و با پيدايش اين محبت روز قيامت در هر جا باشند در اعماق دريا و يا صحرا مامورين خدا به سراغ آنها مي روند و آنها را با اولياء خدا در زندگي بهشتي محشور مي کنند . خدمات ديني و اطاعت از دستورات خدا قهراً اين دو رابطه و محبت را به وجود مي آورد و همين محبت سرمايه آخرت است . کساني که اطاعت خدا و اولياء خدا نمي کنند حتماً کافرند. رابطه آنها از خدا و دوستان خدا قطع مي شود . آنها نه خدا و نه دوستان خدا را مي شناسند تا از آنها خواهش تمنائي داشته باشند و نه خدا و دوستان خدا با آنها رابطه دارند تا آنها را به طرف بهشت بکشانند در نتيجه مانند بچه هاي نامشروع بدون سرپرست در صحراي محشر معطل اند. در اين آيه و آيات ديگر خداوند سه عمل را معرفي مي کند که باعث قطع رابطه مي شود يکي شرک به خداوند متعال که به جاي خدا مخلوق خدا را بپرستند و ديگر قطع رابطه با رسول خدا و ائمه در اثر بي اعتنائي به آنها و بي تفاوتي نسبت به حق آنها و سوم عاق والدين يا توهين و بي اعتنائي به پدر و مادر با آنها و بيگانه شدن و زبان نفرين آنها را براي خود باز کردن در نتيجه رابطه او از خدا و اولياء خدا قطع است و اگر کار خير هم کرده باشد که هرگز موفق نمي شود راهي به سوي بهشت ندارد تا از کار خیر خود استفاده کند و اين قطع رابطه که او را از نعمت هاي خدا در آخرت محروم مي کند حبط عمل ناميده مي شود يعني حبس نتايج اعمال .**

**آيه 4- 5 مربوط به صدا زدن پيغمبر و يا ائمه اطهار (ع) و يا ساير بزرگان دين و به طور کلي تمامي انسانهائي که حق برتري و بزرگتري دارند .**

**اولاٌ دستور مي دهد که همانطور که اگر بخواهيد به خانه کسي بروي بايستي از در خانه و به اجازه صاحبخانه وارد شويد و ورود به خانه مردم بدون اجازه يا از پشت بام و ديوار خلاف شرع است. صدا زدن صاحبخانه و يا شخصيت هاي بزرگ هم از بالاي پشت بام و ديوار خلاف شرع است. انسان با چشم و گوش هم حق ندارد بدون اجازه کسي وارد خانه او شود و داخل منزل کسي را ببيند و يا سر و صداي اهل خانه را بشنود. هر نوع تماس با صاحب خانه بايستي از در منزل و با کسب اجازه باشد . عرب ها مي آمدند پشت ديوار خانه پيغمبر و يا از پشت بام بي ادبانه آن حضرت را صدا مي زدند. آن حضرت را به نام صدا مي زدند و داد مي زدند يا محمد (ص) اخرج الينا يعني بيا بيرون کارت داريم . گويي که نوکر خود و يا زير دستان خود را صدا مي زدند و خيال مي کردند آن حضرت کارگر آنها و يا خدمت کار آنها است. خداوند به پيغمبر اکرم فرمود: اين ها که از پشت بام و ديوار تو را صدا مي زنند عقل و شعور ندارند اگر آنها در منزل و يا داخل کوچه و خيابان صبر کنند تا تو وارد بر آنها شوي و خواهش آنها را اجابت کني بهتر است نه اين که با اصرار تو را از خانه صدا بزنند.**

**در اطراف اين دستور مي گويند وقتي که رسول خدا را بلند صدا مي زدند حضرت بلندتر از صداي آنها جواب مي داد و سعي مي کرد که صداي رسول خدا از صداي آنها بالاتر باشد تا مبادا مشمول غضب خدا واقع شوند که خداوند فرموده است اگر او را به اسمش صدا بزنيد و يا بلند صدا بزنيد اعمال شما حبط مي شود يعني ثواب نماز و روزه شما و ساير اعمال و عبادت هاي شما از بين مي رود. حضرت براي اين که صداي آنها بالاتر شنيده نشود با صداي بلندتر جواب آنها را مي دادند مردم مامور شدند که پيغمبر اکرم را با لقب و کنيه صدا بزنند بگويند: يا رسول الله يا ابوالقاسم يا نبي الله .**

**يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِن جآءَکُم فاسِقٌ بِنَبِاً فَتَبَيَّنُوا اَن تُصيبوُا قَومًا بِجَهالَهٍ فَتُصبِحُوا عَلي ما فَعَلتُم نادِمينَ (6) وَ اعلَمُوا اَنَّ فيکُم رَسُولَ اللهِ لَو يُطيعُکُم في کَثيرٍ مِّنَ الاَمرِ لعنتّم وَلکِنَّ اللهَ حَبَّبَ اِلَيکُمُ الايمانَ وَ زَيَّنَهُ في قُلُوبِکُم وَ کَرَهَ اِلَيکُم الکُفرَ وَ الفُسُوقَ وَ العِصيانَ اوُلئِکَ هُمُ الرّاشِدُون (7) فَضلاً مِنَ اللهِ وَ نِعمَهً وَ اللهُ عَليمٌ حَکيمٌ (8)**

**آيه 6 مربوط به صحت سفم و اخبار و گزارشاني است که در محيط زندگي خود از اين طرف و**

**آن طرف مي شنوند مخصوصاٌ اخبار مربوط به سياست و حکومت اسلامي و رهبران مذهب و مملکت خداوند مي فرمايد . وقتي آدم هاي فاسق و منافق به شما خبري مي دهند بلافاصله و بدون تحقيق آن اخبار را قبول نکنيد بلکه بعد از تحقيق و کشف واقعيت خبر باشد زيرا اگر بدون تحقيق قبول کرديد براي خود و ديگران روي جهل و بي اطلاعي مصيبت به وجود مي آوريد و در نتيجه پشيمان مي شويد مردمي که از حالات و حركات كسانيكه در رأس مملکت مانند پيغمبر و ائمه افراد معصوم و آگاهي دارند درست نيست که به ميل خود به هر گزارشي و تبليغي گوش بدهند و تسليم شوند اخباري که از بيگانگان به شما مي رسد. اگر به صلاح مملکت و به حق باشد که آنچه به صلاح مملکت و حق است در کشور اسلامي وجود دارد و رهبران اسلامي آگاهند و اگر باطل باشد که باطل مايه هلاکت مسلمانان مي شود .**

**اخبار و گزارشاني که در کشور اسلامي شيوع پيدا مي کند بر چند قسم است**

**اول اخبار مربوط به مسائل توحيد و نبوت و معاد .اخباري که درباره اصول دين گزارش مي دهند خدا را و قيامت را و يا نبوت را تعريف مي کنند که چنين و چنان است.**

**دوم اخبار مربوط به حکومت اسلامي و رهبري اسلام مخصوصاٌ در زماني که آن حکومت و رهبر امام معصومي باشد و يا وابسته به امام معصوم باشد.**

**سوم اخباري که مربوط به احکام و مسائل ديني و اخلاق اجتماعي مي باشد مي گويد نماز و روزه و يا احکام ديگر او چنين و چنان است چهارم اخباري که مربوط به تصديق و تکذيب افراد جامعه و يا دوستان و دشمنان است که آن اخبار و گزارشات کسي را آبرومند مي کند و يا عزت و آبروي او را زير سئوال مي برد اخباري که روابط اجتماعي را محکم مي کند و يا سست مي نمايد.**

**هرکدام از اين اخبار از طريق ارتباط به معاني که صادق است يا کاذب و به مناسبت**

**گويندگان احکام مخصوصي پيدا مي کند که انسانها بايستي توجه کنند .**

**قسمت اول اخبار مربوط به دولت و حکومتي است که منصوب از جانب خدا و ائمه اطهار است. خبرهاي مختلف سياسي که رابطه بين دولت ها را تيره مي کند و يا از نوع تهمت ها که مايه تضعيف دولت مي گردد چنين اخباري مطلقاٌ مورد قبول واقع نمي شود و از همان ابتدا بايستي آن را تکذيب کرد زيرا دولت و حکومتي که منصوب از جانب خدا است و يا به نحوي وابستگي به خداوند متعال دارد. تهمت ها به چنين دولت ها و يا افراد وابسته به اين دولت بايستي تکذيب شود زيرا مسئوليت يک چنين دولت و وابستگان به او مستقيماٌ با خدا و پيغمبر است به رأي مردم واگذار نمي شود که آنها را تصديق با تکذيب کنند مخصوصاٌ در صورتي که آن خبرها از نوع تهمت ها باشد.**

**قسم دوم اخباري که از نوع تهمت و يا غيبت بندگان خداست که در ضمن آن اخبار به آبروي کسي لطمه وارد مي شود که مي خواهد عمل بدي از نوع گناه و معصيت براي مردم اثبات کند يکچنين اخباري اگر از نوع عمل منافي عفت باشد گفتنش موجب حد مي شود يعني کسي که به زن يا مرد مسلماني تهمت بزند که با کسي رابطه نامشروع داشته. گفتن چنين اخباري موجب حد است يا بايستي در دادگاه اسلامي ثابت کند که با سه نفر ديگر به چشمش ديده است و يا اين که متهم به رمي محصنات است که هشتاد شلاق حکم تازيانه دارد. به طور کلي اخبار ديگري که گناه کبيره يا صغيره براي کسي اثبات مي کند گفتنش و شنيدنش حرمت دارد و لازم نيست که تحقيق کنند چنين اخباري راست است يا دورغ از همان ابتدا وظيفه دارند تهمت ها و غيبت ها را تکذيب کنند زيرا قبول آنها و گفتن جاي ديگر مايه اشاعه فحشاءو منکر مي گردد که در اسلام حرمت دارد خبرهائي که بعد از تحقيق مورد قبول واقع مي شود تهمتهائي است که به دولتها مي زنند مثلاٌ از دولتي خبر مي دهند که به سوي دولت اسلامي لشکر گشي نمود . يا اقدامات ديگر مالي و يا غير مالي نسبت به دولت اسلامي داده است يک چنين اخباري اگر گوينده آن شخص مؤمن و عادل و صادقي باشد که روي علم خبر داده مورد قبول مي شود و اگر سابقه گوينده خوب نيست و مخصوصاٌ اگر فاسق و فاجر باشد بايستي در اطراف گزارشات او تحقيق کنند و بعد از اثبات واقعيت مورد قبول واقع مي شود .**

**دليل اين که انسانها حق ندارند به گزارشات و اخباري که بر عليه حکومت اسلامي به رهبري**

**پيغمبر اکرم و ائمه اطهار (ع) و وابسته گان به آنها است بدون تحقيق گوش بدهند و قبول کنند . آيه 7 در همين سوره شريفه است که مي فرمايد بدانيد که رسول خدا و يا وصي رسول خدا در ميان شما هست اگر آنها در بسياري از امورسياسي و يا غيرسياسي مربوط به حکومت و يا احکام از رأي شما مردم اطاعت کنند. شما گرفتار مصيبت ها و مبتلا به رنج و محنتها مي شويد آسايش و آرامش شما از بين مي رود زيرا خدا و رسول خدا به صلاح و فساد زندگي و حکومتي از شما مردم داناترند. آنها بهتر مصلحت و مفسده مسائل زندگي را مي دانند .**

**حکومت هاي تحت نظر خدا و وابسته به خدا بر سه قسم است:**

**اول حکومتي که در رأس کارها پيغمبر خدا قرار گرفته مانند حکومت سليمان و داود پيغمبر و حکومت رسول خدا در زمان خودش.**

**دوم حکومتي که در رأس آن وصي پيغمبر اکرم قرار گرفته باشند مانند حکومت اميرالمؤمنين (ع)**

**سوم حکومتي که در رأس آن نايب خاص ائمه و يا نايب عام آنها قرارگرفته باشد مانند**

**حکومت مسلم ابن عقيل در شهر کوفه و حکومت هاي ديگران که در رأس آن علماء مذهب قرارگرفته باشند زيرا مسئوليت اين حکومت ها با خدا و رسول خدا و ائمه اطهار (ع) است. عادل باشند و يا ظالم باشند تحت نظارت آنها هستند خداوند دستور مي دهد که اگر بر عليه اين حکومت ها اخباري به شما رسيد و يا سر و صدائي پيدا شد بدون تحقيق و تفحص آن اخبار را قبول نکنيد يکي از عوامل بزرگي در تاريخ که در اثر آن عوامل همه جا حکومت هاي الهي را رها کردند و حکومت هاي طاغوتي و شيطاني بوجود آوردند قبول اخبار و تبليغاتي بود که منافقين و شياطين برعليه مقام حکومت انتشار مي دادند و مردم هم بدون دليل و برهان آن تبليغات را مي پذيرفتند و قبول مي کردند در نتيجه ظالم ها امثال معاويه و خلفاء و ديگران متصدي کارهاي حکومتي و مملکتي مي شدند و مردم را به هلاکت و نابودي مي کشيدند. لذا دراين آيات خداوند اصرار مي کند که جايز نيست بدون دليل و مشاهدات عيني يک چنين تبليغات را بر عليه حکومت اسلامي و يا بندگان خدا قبول کنيد و رابطه خود را از آنها قطع نمائيد , در آخر همين آيه خداوند وعده مي دهد که اگر اين تشکيلات و حکومت اسلامي به ضرر شما و به ضرر دين خدا باشد خداوند قلب شما و اراده شما را از قبول آن منصرف مي کند و غير آن را محبوب شما قرار مي دهد مي فرمايد: خدا است که ايمان و تقوا را در قلب شما جلوه مي دهد وفسق و کفر و گناه را منفور شما قرار مي دهد افرادي که اين طور تسليم اراده خدا هستند به عقل ايمان هدايت يافته اند.**

**و اِن طآئِفَتانِ مِنَ المؤمِنينَ اقتَتَلوُا فَاَصلِحُوا بَينَهُما فَاِن بَغَت اِحدهُما عَلَي الاُخري فَقاتِلُوا الَّتي تَبغي حَتّي تَفيءَ اِلي اَمرِاللهِ فَاِن فآءَت فَاَصلِحوا بَينَهُما بِالعَدلِ وَ اَقسِطوُا اِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُقسِطينَ (9) اِنَّمَا المُؤمِنُونَ اِخوَهٌ فَاَصلِحُوا بَينَ اَخَوَيکُم وَاتَّقوُا اللهَ لَعَلَّکُم تُرحَمُون (10)**

**آيه 9 از اين سوره شريفه مربوط به جنگي است که بين مسلمانان و مؤمنين واقع مي شود . خداوند دستورمي دهد که اگر دو طايفه از مومنين با يکديگر اختلاف پيدا کردند و به جنگ کشيده شدند دستور ابتدائي حاکم اسلامي و مسلمانان ديگر اين است که آنها را با يکديگر آشتي بدهند و بين ايشان را اصلاح کنند تا هرکدام به حق خود قانع گردد. اگر بعد از اقدامات اصلاحي يکي از آن دو طايفه متجاوز به حق طايفه ديگر است و قانع به حق خود نيست ساير مسلمانان وظيفه دارند بر عليه متجاوز قيام کنند با او بجنگند تا تسليم امر خدا شوند و حاکميت حق را قبول کنند بعد از تسليم دو مرتبه آنها را با يکديگرآشتي بدهيد قسط و عدالت را در اين اصلاحات رعايت کنيد که خداوند عدالت کنندگان را دوست دارد مطالبي که دراين آيه شريفه قابل توجه است يکي اين که ممکن است بين مسلمانان و مؤمنين با اين که وحدت ديني و مذهبي دارند جنگ پيدا شود و با يکديگر اختلاف پيدا کنند و لطيفه دوم اين که در اختلافات و جنگ ها بين مسلمانان فقط طايفه اي محکومند که متجاوزند و به حق خود قانع نمي شوند. لطيفه سوم اين است که مسلمانان همه جا بايستي بر عليه متجاوز فعاليت کنند و طرفدار کساني باشند که به حق خود قانع هستند و دوست ندارند متجاوز به حق ديگران باشند و در اطراف بحث اول پيغمبر اکرم (ص) در زمان حيات خود بين مسلمانان برادري و الفت شديدي ايجاد فرمودند آنچنان بين مسلمانان رابطه ودوستي برقرار کردند که گمان نمي رفت مسلماني بر عليه مسلمان ديگر قيام کند. بين مسلمانان حسن ظن شديدي ايجاد نمود و يک چنان سياستي اجرا کرد که در ميان مسلمانان ظالم و گناه کاري نباشد و اگر هم باشد کسي حق ندارد آن گناه و فحشاء را ميان مسلمانان شايع کند مبادا با شيوع فحشاء و منکر رابطه دوستي و اسلامي مسلمانان با هم تيره شود و عقيده آنها با يکديگر گسسته گردد. آن بزرگوار براي گناه گناه کاران مجازاتي معين کردند و براي کسي که گناه آنها را به ديگران خبر ميدهد مجازات دیگري به نام اشاعه فحشاء معين کردند. ترتيبي دادند که ظلم و گناهي واقع نشود و يا اگر واقع مي شود در محل وقوع مدفون گردد تا جائي که اگر يک مسلمان آن حضرت را از اقداماتي که يک منافق عليه آن حضرت انجام مي داد با خبر مي کرد و بعد از آن شخص منافق منکر مي شد و مي گفت: يک چنين حرفي نگفتم و با چنين عملي را مرتکب نشده ام آن حضرت خبر آن گوينده صادق را رد مي کردند و انکار منافق را قبول مي نمودند و به مسلمان دستور داد که اگر کسي از ديگري گزارشي داد و پنجاه مرتبه قسم خورد که فلاني درباره شما چنين و جنان حرفي زده است و بعداً عرف آن گوينده که با پنجاه قسم همراه بود و حقيقتاٌ راست گفته است قبول نکنيد و انکار متهم را با اين که دروغ مي گويد قبول کنيد و روي همين قاعده فرمودند: اگر عيبي را که از برادر مسلمان به چشم خود ببيني و جائي بگوئي او را غيبت کرده اي و اگر چنان عيبي را نديده اي و جائي بگوئي به او تهمت زده اي و تهمت و غيبت هر دو مجازات دارد. همه اين دستورات و تأکيدات براي اين بود که مسلمانان با يکديگر حسن ظن داشته باشند و رابطه اسلامي آنها تيره نگردد .**

**اولين کسي که براساس اين دستور با مسلمانان رفتار کردند مولا اميرالمومنين (ع) بودند با اين که بعضي مسلمانان نسبت به آن حضرت بزرگترين جنايت را مرتکب شدند. همسر آن حضرت را شهيد نمودند با همه اين ها بر عليه آنها اقدامي نکردند. مسلماني آنها را از رسميت نينداختند با آنها بيعت کردند و پشت سر آنها نماز خواندند. در مجالس و محافل و شوراي آنها شرکت نمودند آنچنان با آنها همراه آنها و کمک آنها بودند که مشهور است خليفه دوم در هفتاد مورد که از هدايت مولا (ع) استفاده کرده بود گفت لولا علي لهلک عمر اگر در اينجا علي به دادم نرسيده بود من هلاک مي شدم و جاي ديگر گفته بود خدا نکند حادثه اي اتفاق افتد که دست من به دامن علي (ع) نرسد . خود حضرت هم در موقعي که مردم مي خواستند به آن حضرت بيعت کنند اظهار فرمودند که بهتر است با ديگري بيعت کنيد . من وزير مشاور شما باشم بهتر است تا امير شما باشم. شما طاقت تحمل عدالت مرا نداريد اگر ديگري را به اين مقام انتخاب کنيد من از همه شما بيشتر تسليم مي شوم وليکن در عين حال مردم به آن حضرت بيعت کردند. بلافاصله عليه آن حضرت قيام کردند جنگ هاي سه گانه ناکثين و قاسطين و مارقين را راه انداختند و بالاخره آن حضرت را از کار برکنار داشتند و خلافت را به دست معاويه سپردند. آن حضرت در بعضي جملات همکاري خود را با مسلمانان اينطور تعريف کرد فرمود با آنها و در ميان آنها بودم وقتي که پرواز کردند با آنها پرواز نمودم و زماني که نشستند با آنها نشستم با اين که مظلوم واقع شده بودم رابطه خود را از آنها قطع ننمودم تا هر جا که گرفتار شدند بتوانند از کمک و هدايت من استفاده کنند . تمامي اين همراهي ها و همکاري ها براي حفظ صورت اسلام و وحدت اسلام بود تا روزي که مردم حقيقت مقام ولايت را درک کنند. ائمه اطهار هم با همين کيفيت مواظب حفظ صورت اسلام و وحدت اسلامي بودند اختلافي به نام شيعه و سني در ميان مسلمانان ايجاد نکردند وليکن با همه اين ها آن مسلمانان دنياپرست تا توانستند بر عليه مولا و ائمه ديگر فعاليت و تبليغ نمودند تا جائي که اموات بني هاشم را مانند حضرت مجتبي (ع) به مقبره رسول خدا راه ندادند و آنها را خارج از دين تبليغ کردند و بالاخره جنگ هاي تبليغي شديد بر عليه شيعيان راه انداختند و در انتها وحدت مسلمانان را به هم زدند و آن کشور پهناور بزرگ اسلامي را در دو جهت ديني و مملکتي تجزيه نمودند و مسلمانان را به صورت امروزي درآوردند تا براي حفظ دنياي خود به بزرگترين دشمنان خود که يهوديان باشد پناهنده شوند .**

**اولين روزي که مطابق اين آيه شريفه يعني جنگ و اختلاف بين دو طايفه مسلمانان پيدا شد داستان تظاهرات مردم عليه خليفه سوم عثمان بود که روي افراط و تفريط عثمان و خلاف کاري هاي او در امر خلافت و تقسيم بيت المال ميان اقوام خودش و مسلط کردن بني اميه بر مسلمانان مردم به تنگ آمدند بر عليه او قيام کردند. به او پيشنهاد کردند يا استعفاء بدهد دست از خلافت بردارد و به شوراي مردم واگذارد و يا عادل باشد از خلاف کاري هاي خود دست بردارد و اين همه بني اميه را بر مردم مسلط نکند در غير اين صورت مردم نمي توانند اجحافات او را تحمل کنند مجبور مي شوند او را به قتل برسانند و هر بار علي ابن ابي طالب (ع) را بين خود و خليفه واسطه قرار مي دادند تا حضرت او را از اين خلاف کاري باز دارد وليکن عثمان مخالفت مي کرد و همه جا به رأي خود کار مي کرد. در اينجا بين دو طايفه از مسلمانان اختلاف شد و اختلاف به جنگ کشيد. در مقدمه جنگ مردم عثمان را دعوت يا اصلاح کردند برطبق دستور خداوند که فرمودند پيش از جنگ طرفين را به اصلاح دعوت کنيد و با مذاکرات صلح آميز مانع بروز جنگ شويد وليکن عثمان به دعوت هاي اصلاح آميز اعتنا نکرد و روش ظالمانه خود را ادامه مي داد پس عثمان ياغي شناخته شد خداوند در اين آيه دستور داد که اگر يک طرف حاضر به اصلاح نشد و بغي خود را ادامه داد با او بجنگيد تا برگردد و تسليم امر خدا شود مردم تحمل نکردند و او را به قتل رسانيدند و بعد از قتل عثمان به علي ابن ابيطالب (ع) بيعت کردند .**

**دومين ظهور اختلاف قيام عده اي از مسلمانان بر عليه علي (ع) بود. طلحه و زبير عايشه را**

**وسوسه کردند. فرماندهي جنگ را به او واگذار کردند و به رهبري عايشه جنگ جمل را بر عليه مولا ترتيب دادند .**

**همين آيه شريفه دليل مشروعيت جنگ هاي سه گانه اميرالمومنين (ع) و جنگ حضرت سيد الشهدا در روز عاشورا مي باشد. تا آن روز هنوز بين مسلمانان جنگي واقع نشده بود. اولين اختلاف بين مسلمانان که منجر به قتل خليفه شد در زمان عثمان بود. دومين اختلاف در زمان خلافت علي (ع) و سومين اختلاف روز عاشورا اتفاق افتاد. مسلمانان از اين جنگ هاي سه گانه مولا (ع) وحشت داشتند مي گفتند چطور مي شود که جنگ با مسلمان جايز باشد مخصوصاً جنگي که در رأس آن جنگ عايشه ام المومنين است و رهبران آن طلحه و زبيرند که از حواري رسول الله شناخته شده اند و از عشره مبشره هستند. يعني ده نفري که پيغمبر اکرم به آنها بشارت بهشت داده است از اين رو تزلزل و اضطراب داشتند که چطور مسلماني حق دارد مسلمان ديگر را به قتل برساند مولا اميرالمومنين (ع) فرمودند شما نگاه نکنيد که در رأس جنگ جمل عايشه و طلحه و زبير است مردم را با حق بسنجيد حق را با مردم نسنجيد. اين ها با من در مدينه بيعت کردند حق شکستن بيعت خود را ندارند. تمامي مسلمانان به حکومت من راضي شده اند. اين ها حق مخالفت با تمامي مسلمانان را ندارند. من وصي رسول خدا و خليفه بلافصل او هستم آنها حق جنگ با خليفه رسول خدا را ندارند به علاوه جنگ را آنها شروع کردند مسلمانان را به ميدان جنگ با من آورده اند . در اين جنگ متجاوزاند و من حق دفاع دارم و شما مي بينيد که در ابتداي جنگ من اينها را دعوت به اصلاح کردم که دليل جنگ شما با مسلمانان چيست حقي از شما ضايع شده و يا کسي از شما کشته شده است و يا در خلافت ما حادثه اي بر عليه اسلام اتفاق افتاده که شما وظيفه داريد از اسلام دفاع کنيد آنها جوابي از اين تجاوز خود ندارند شما ديديد سرباز مرا کشتند که از جانب من مامور بود آنها را دعوت به اصلاح و حکم قرآن کند . مسلم ابن عمر باهلي را حضرت مامور کرد که قرآن را بردارد و آنها را دعوت به حکم قرآن کند به او گفت در برابر اين دعوت تو را به قتل مي رسانند عرض کرد مانعي ندارد در راه خدا شهيد مي شوم.**

**پس اين سه طايفه بر طبق همين آيه شريفه ياغي و متجاوز شناخته شده اند بر مسلمانان واجب ميشود با آنها بجنگند تا زماني که تسليم حکم خدا شوند. حضرت سه طايفه ( ناکثين ) يعني بيعت شکنان و ( قاسطين ) يعني مسلمانان خودرأي و خود مختار که خود را از جمع مسلمانان کنار مي کشند و ( مارقين ) که بر عليه خليفه مسلمانان بدون دليل و برهان قيام مي کنند ، جنگيد پس بر آن بزرگوار و کساني که از او اطاعت مي کنند واجب مي شود با چنين طوايفي بجنگند تا وقتي که تسليم حکم خدا شوند زيرا خداوند در اين آيه دستور مي دهد با متجاوز و طغيانگر بجنگيد بعد از آن که تسليم خدا شدند بين مسلمانان به عدالت حکم کنيد و اختلاف آنها را برطرف کنيد بعد از خاتمه جنگ جمل مسلمانان خواستند اهل بصره را غارت کنند و آنها را به اسارت خود درآورند و به بردگي بکشند حضرت مانع شدند گفتند مال و جان آنها وقتي هدر بود که با شما مي جنگيدند و اکنون که دست از جنگ برداشتند مانند ساير مسلمانان مال و جان آنها محترم است حق نداريد آنها را اسير کنيد و يا به بردگي بکشيد .**

**مولي اميرالمومنين (ع) در هر يک از جنگ هاي سه گانه سه دليل عقلي و نقلي و آسماني داشتند که آن سه طايفه را محکوم به مرگ کنند مگر اين که از کفر و گناه برگردند و تسليم حکومت اسلامي شوند. دليل اول دليل آسماني آن حضرت طبق نص آيات قرآن و تفسير پيغمبر اکرم در غدير خم اين يک دليلي است که قابل خدشه نخواهد بود چه عملي و چه قدرتي مي تواند جملة مشهور من کنت مولاه را در غدير نسخ کند. جمله اي است که گوئي در صفحه عالم طبيعت همراه با ماه و خورشيد نگاشته شده است. دليل دوم اتفاق تمامي مسلمانان بدون استثناء بر علميت و افقهيت و اشجعيت آنحضرت و سابقه عجيبي که در اسلام دارد نزديک ترين افراد به رسول خدا و اولين مسلمان بعد از اعلان نبوت يک چنين سابقه اسلامي که انسان در مسجدالحرام متولد شود و تمامي عمر خود را در جهاد و عبادت بگذراند و در خانه خدا شهيد شود چه کسي در تاريخ يک چنين سابقه اي داشته است .دليل سوم اتفاق تمام مسلمانان بر بيعت آن حضرت و رأي دادن آنها به حکومت آن بزرگوار و تظاهرات چند ميليون در مدينه منوره براي بيعت با آن حضرت در اين جنگ هاي سه گانه اجازه نمي داد کسي پيش از دشمن سبقت بجنگ بگيرد وقتي با آنها مي جنگيد که آنها جنگ را شروع مي کردند و چند نفر از بندگان خدا را به قتل مي رسانيدند که اين تجاوز بزرگترين دليل بر محکوميت متجاوز است هر چند که متجاوز مسلمان باشد و مدافع کافر . رسول خدا فرمودند: لو يعني جبل علي جبل لتهافتت - يعني اگر کوهي بر کوه ديگر بتازد در تقدير خدا کوه متجاوز محکوم است متلاشي مي گردد. پيغمبران با اين که از جانب خدا مامور به دعوت بودند هرگزدعوت خود را با جنگ شروع نکردند زماني با دشمن مي جنگيدند که از جانب دشمن مورد تجاوز قرار مي گرفتند و يا دشمن مانع ظهور دعوت آنها و ظهور دين خدا مي شد در اين صورت براي اين که موانع نزول کتاب آسماني و يا ظهور دين خدا را از پيش پا بردارند بعد از آن که دشمن متعرض آنها مي شد با دشمنان مي جنگيدند. اولين تقاضاي پيغمبران از ملت هاي کفر و گناه همين بود که طرفين در ترويج دين خود و اعلام دعوت الهي آزاد باشند و کسي مانع ديگري نباشد مشرکين در مرام شرک خود و موحدين در مرام توحيد مردم را دعوت کنند مردم هم آزاد باشند هر کسي دوست دارد موحد باشد يا اگر دوست ندارد مشرک باشد وليکن مشرکين مي گفتند: مرام شرک و نفاق آزاد باشد و مرام توحيد ممنوع قهراً اختلاف پيدا مي شد و اين اختلاف به جنگ مي کشيد. از اين يکصد و بيست و چهار هزار پيغمبر هيچ پيغمبري از همان ابتداي دعوت متوسل به جنگ و جهاد نشده و مانع آزادي مردم نبوده است پس همه جا کفار به دليل تجاوز و به دليل ممانعت ظهور دين خدا محکوم به مرگ شده اند .**

**يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لايَسخَر قَومٌ عَسي اَن يَکُونُوا خَيرًا مِّنهُم وَ لانِّساءٍ مِّن نِسآءٌ عَسي اَن يَکُنَّ خَيرًا مِّنهُنَّ وَ لاتَلمِزُوا اَنفُسَکُم وَ لاتَنابَزوا بِالاَلقابِ بِئسَ ِاسمُ الفُسُوقُ بَعدَ الايمانِ وَ مَن لَّم يَتُب فَأوُلئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (11) يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اجتَنِبُوا کَثيراً مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعضَ الظِّنَّ اِثمٌ وَ لاتَجَسَّسُوا وَ لايَغتَب بَعضُکُم بَعضاً اَيُحِبُّ اَحَدُکُم اَن يَأکُلَ لَحمَ اَخيهِ مَيتاً فَکَرِهتُمُوُه وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ تَوّابٌ الرَّحيمٌ .**

**آيه 11 مربوط به حق بندگان خدا و تمسخر آنها مي باشد که خداوند ميفرمايد: نبايد طايفه از شما مردان طايفه ديگر را مسخره کند و همچنين زنان شما زنان ديگر را. شايد کساني را که مسخره مي کنيد از شما بهتر باشند و نبايد يکديگر را با اسم و لقب بد صدا بزنيد و يا با گوشه چشم تحقير کنيد و به کسي اشاره کنيد اين اعمال فسق بعد از ايمان است و چقدر بد است بعد از ايمان عمل فسق و گناه .**

**بطورکلي تحقير و مسخره از روح تکبر پيدا مي شود که انسان خودگرا و خودبين است. خود را از ديگران بهتر و بالاتر مي بيند. براساس همين خودبيني ديگران را از خود بدتر و پائين تر مي بيند و روي قانون استثمار و خودبيني و کبريا فروشي به فکر اين است که ديگران را مسخره کند و به فرمان خود درآورد و بار زندگي خود را به دوش آنها بگذارد.**

**اولاً مسخره و استهزاء برهاني ندارد. انسانها با يکديگر تفاوت گوشت و خوني ندارند همه از خاک خلق شده اند و همچنين تفاوت حسبي و نسبي ندارند همه کس داراي پدر و مادر هستند و اگر هم عده اي از تقدير خدا داراتر و قوي تر هستند آن پيشرفتگي براي اين است که به عقب افتادگان کمک کنند و يا شکر خدا را در برابر امتيازي که دارند بجا آورند چه دليلي دارد که عده اي خود را از ديگران برتر بدانند آنها را مسخره کنند. خبر ندارند که با همين عمل خود را تنزل مي دهند و از چشم خدا و اولياء خدا ساقط مي شوند مخصوصاً وقتي که آن مسخره شدگان از مسخره کنندگان بالاتر باشند دليل بالاتري آنها اين است که مسخره کننده خود را با اين عمل بد پست نموده و از نظر خدا سقوط مي کند در نتيجه انسانهائي که مسخره شده اند بالاتر شناخته شده اند و بدتر از اين، اين است که کسي را به دليل عيبي که خيال مي کند ( خواه عيب بدني باشد و يا عيب اخلاقي ) با اسم و لقب بد صدا بزنند چنان که مي گويند اي نابينا و اي کر و امثال اين ها . تمامي اين اعمال از روح تکبر پيدا مي شود و تکبر هم کبيره اي است که خداوند شيطان را با آن ساقط فرموده و او را طرد کرده است زيرا به دليل تکبر اطاعت خدا نکرد .**

**خداوند در آخر آيه دو دليل براي بدي اين صفت مي آورد**

**دليل اول نشانه فسق بعد از ايمان. ايمان لباس روح انسان است انسانها پس از آن که به ايمان و اسلام شناخته شوند مانند کسي هستند که لباس سفيد و نوراني پوشيده اند که اگر کوچکترين لکه اي پيدا کند و يا گرد و خاکي بر آن لباس بنشيند در نظر مردم نمايش پيدا مي کند و صاحب لباس را رسوا مي کند . کودکان اگر خود را کثيف کنند و عمل کودکانه از آنها سر بزند مورد ايراد واقع نمي شوند وليکن بزرگان که به عقل و تقوا شناخته شده اند اعمالشان زير ذره بين قرار مي گيرد و مورد ايراد واقع مي شود .**

**دليل ديگر براي بدي اين عمل اين است که خداوند، مسخره کنندگان را ظالم مي شناسد زيرا با اين عمل شخصيت انساني طرف را کوبيده اند مانند سارق که مال مردم را مي دزدد آنها هم شخصيت و آبروي بندگان خدا را دزديده اند .**

**آيه 12 درباره غيبت بحث مي کند اساساً آيات قرآن رعايت دو حقوق را در عالم خيلي مهم مي داند و آنها را به عنوان اصل سعادت و مبدأ خوشبختي در دنيا و آخرت معرفي مي کند که اگر انسانها اين دو اصل را رعايت کنند ساير نعمتهاي خدا فراوان در اختيار آنها قرار مي گيرد و اگر رعايت نکردند سعادت آنها تبديل به شقاوت شده و به جاي زندگي بهشتي براي خود جهنم مي سازند و آن دو نوع حقوق يکي حق خدا و ديگري حق انسان است. رعايت حق خدا که مبدأ تمامي نعمت هاي عالم است به اين است که انسانها در ابتداء زندگي و اول بلوغ در اطاعت او باشند و در مظاهر عظمت و قدرت او فکر کنند تا معرفت پيدا کنند زيرا خداوند نيازمند به کسي نيست و کسي نمي تواند با تضيع حقي از خدا ظلم به خدا کند ثروت و قدرت خدا ملازم ذات او است و او ذاتاً غني است نه ظلم به کسي مي کند و نه هم مظلوم واقع مي شود چه کسي مي تواند در ملک خدا و يا در سازمان قدرت و عظمت خدا نقصي ايجاد کند و به حق خدا تجاوز نمايد وليکن هدف خدا از خلقت عالم و آدم پيدايش علم و معرفت است و انسان را به همين دليل آفريده است که عارف به حق خدا باشد و با اين معرفت مبدأ تمامي نعمت ها و لذت ها را بشناسد تا در دنيا و آخرت سعادتمند شود. کساني که از معرفت خدا و لطف خدا محروم شده اند نميشود گفت که مالک ثروت و نعمتي در دنيا و يا در آخرت شده اند آنها ارزش خود را از دست داده اند. کسي که خود را ضايع کرده باشد چگونه ميتواند از ماسواي خود استفاده کند. خداوند در برابر ذات انسان مانند آئينه در برابر قد و قيافه انسان است. اگر انسان خود را در آئينه نبيند قيافه خود را نمي شناسد. مجهول ترين چيزها در عالم براي انسان خود انسان است. خداوند مانند همان آئينه، ذات انسان را و حيات انسان را به انسان معرفي مي کند. در اين مقابله يعني روياروي خدا قرار گرفتن و مواجه با خدا شدن خود را مي يابيم و خود را مي شناسيم و مي دانيم که چه عمل و چه اخلاقي به ما ارزش مي دهد و يا ما را ضايع مي گرداند. کسي که خود را نشناسد و خود را گم کند همه چيز را از کف داده است .**

**و اما حق دوم که تا ابد انسان ملازم با آن حق است رعايت حقوق نوع انسان است. احتياج انسانها به يکديگر خيلي بيشتر و زيادتر از احتياج به خودشان مي باشد. انسان به اضافه انسان آدم حساب مي شود و مي تواند زندگي کند وليکن انسان منهاي انسان زندگي خود را به صفر و زير صفر تنزل مي دهد. شما ثروت خود را برداريد به بيابان ها برويد همه چيز داشته باشيد غير از انسان نه زن و نه بچه و برادر و خواهر و نه هم دوست و رفيق همه چيز داريد به جز انساني که با او انس پيدا کنيد. حيواني خواهيد بود در بيابان ها طعمه حيوانات ديگر. خداوند براي احياء اين دو حق بزرگ که در واقع احياء حق خود انسان است اين همه قانون گذاري کرده است. اوامر خدا، آنچه حق شما را زنده مي کند و نواهي خدا هم يعني آنچه حق شما را ضايع مي کند. شما نمي توانيد امر و نهيي پيدا کنيد که نفع و ضرر آن براي غير شما باشد بلکه مربوط به خود شماست .**

**برپايه رعايت همين دو حق بزرگ يعني حق خدا و حق انسان آيات غيبت و تهمت در اين سوره شريفه نازل شده است که خداوند مي فرمايد: مبادا بعضي از شما بعضي ديگر را غيبت کنند و يا بدتر از غيبت به يکديگر تهمت بزنند و اصلاً جايز نيست در پي عيب جوئي و يا عيب گوئي ديگران باشيد. پس از آن غيبت را تشبيه مي کند به خوردن گوشت برادر انسان که مي ميرد. کسي که مرگ برادر خود را غنيمت مي شمارد و بعد از مرگ برادر، گوشت تن او را مي خورد منفورترين اعمال را مرتکب شده است. از يک طرف مرگ برادر را غنيمت دانسته که در اين صفت از حيوانات درنده تر است و از طرف ديگر خوردن گوشت برادر صرفنظر از اين که روح درندگي در انسان ايجاد مي کند به کلي او را منفور جامعه بشريت قرار مي دهد. آنچنان از موجوديت انساني خود سقوط مي کند که خدا فرموده است جايش در اسفل السافلين است .**

**دلائل حرمت غيبت و تشبيه آن به خوردن گوشت مردار انسان .**

**انسان ها با سه نوع سرمايه زنده اند و بدون هر يک از اين سه نوع سرمايه مرده به حساب مي آيند و اين مرگ گاهي به وسيله خود آنها پيدا مي شود و گاهي به وسيله قاتل مانند همين مرگ هاي عادي. گاهي انسان با مرض هائي که خود توليد کرده است مي ميرد و گاهي به وسيله يک قاتل و آن سه نوع سرمايه عبارت است از حيات ديني و حيات اجتماعي و حيات بدن . حيات بدن به وسيله روح است در بدن سالم حيات اجتماعي عزت و آبرو و شخصيتي است که انسانها در مسير زندگي و در خدمت به مردم کسب مي کنند به واسطه حسن عمل و صداقت و امانت و رعايت حقوق مردم و وفاي به عهد و پيماني که بسته اند شخصيت اجتماعي پيدا مي کنند و درجامعه آبرومند شناخته ميشوند، مورد اعتماد مردمند. کسي که نتواند با صداقت و امانت اعتماد مردم را جلب کند از نظر اجتماعي مرده به حساب مي آيند و اما حيات سوم که حيات ابدي انسان در دنيا و آخرت به حساب مي آيد حيات ديني انسان است. ايمان به خدا انسان را زنده مي کند و او را محبوب خدا و محبوب خلق خدا قرار مي دهد. خداوند در بعضي آيات به پيغمبر اکرم مي فرمايد: تو چرا براي مردگان قرآن مي خواني و چرا با مردگان حرف مي زني زنده ها را پيدا کن براي آنها قرآن بخوان. منظور از مردگان کفار هستند که حيات ديني ندارند حرف حق نمي فهمند و نمي شنوند.**

**هر کدام از اين سرمايه ها قاتل مخصوصي دارد که بايستي در معرض قصاص واقع شود قتل دين يا به وسيله خود انسان است که عبارت است از گناه و معصيت هرکسي مرتکب گناهي مي شود و مخصوصاً گناه کبيره دين خود را مي کشد . زخم کاري بر پيکر دين خود وارد مي سازد سقوط مي کند و به اسفل السافلين کشيده مي شود و اما قتل دين بوسيله ديگران چماق تکفير است که يک نفر از بندگان خدا را به بي ديني مي خواند مي گويد او کافر است او فاسق است او مرتد است و امثال اين ها کلماتي که اعتبار ديني انسان را از بين مي برد و گاهي با اين چماق تکفير آن انسان بي گناه را مي کشد مانند شريح قاضي که امام حسين (ع) را تکفير کرد و گفت از دين خدا خارج شده است. اهل کوفه آن حضرت را کشتند و قتل حيات اجتماعي يا غيبت و تهمت است. کسي که عيب مردم را اينجا و آنجا آشکار مي کند يا عيبي براي آنها مي تراشد که به آبروي آنها لطمه مي زند حيثيت اجتماعي او را مي کشد اين غيبت گر هم يک قاتل به حساب مي آيد زيرا اگر انسان را بکشند آسانتر است که آبرو و عزت او را با غيبت و تهمت از بين ببرند به همين منظور خداوند متعال غيبت را از قتل بالاتر دانسته زيرا قاتل انسان را مي کشد اما گوشت تن او را نمي خورد وليکن غيبت گر انسان را**

**مي کشد و گوشت تن او را مي خورد يعني آبرو عزت او را از بين مي برد .**

**(12) يآ اَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ اُنثي وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبآئِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَاللهِ اَتقيکُم اِنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ (13)**

**آيه 13 در اين سوره شريفه مربوط به امتياز بي فايده و بيهوده است که انسان ها براي خود قائل اند و آنها را ارزش مي دانند با اين که ارزش نيست و آن امتيازات نژادي و مالي و سفيدي و سياهي و حسبي و نسبي و امثال آنها است. کساني که خود را به دليل شاهزادگي و امام زادگي و پيغمبرزادگي و يا سفيد و سياه بودن بالاتر از ديگران مي دانند و به اين ترتيب خود را مقرب درگاه الهي مي شناسند خداوند در اين آيه بعد از بيان حکمت اين امتيازات ارزش آنها را لغو مي کند و مي فرمايد تنها چيزي که انسانها را ارزش و برتري ميدهد تقوا مي باشد اولين طايفه اي که با تبعيض نژادي خود را از ساير ملت ها برتر دانستند و روي اين عقيده غلط چقدر در تاريخ جنايت کردند و بدتر و بدتر شدند ، يهوديان بودند آنها به دليل اين که اولاد ابراهيم خليل اند خود را مقرب خدا و وارث بهشت دانستند و ساير ملت ها مخصوصاً ملت هاي وابسته به خود را که فرزندان حضرت اسماعيل بودند به دليل کنيززادگي و خانم زادگي در درجه بعد از خود شناختند و به آنها اجازه ندادند آن عزت و شرافت پيغمبرزادگي را داشته باشند آنها عقيده دارند که اگر ساير ملت ها به دين حضرت ابراهيم درآيند و مستحق بهشت باشند به عنوان کلفت و نوکر يهوديان حق ورود به بهشت دارند نه به عنوان اين که انسان آزادي باشند و مقام و منصبي داشته باشند و گفتند نحن اولياءالله و احبائه فقط ما دوستان خدا هستيم اگر هم ملت يهود خيلي جنايت کند و معصيت کار از دنيا برود چند روزي بيشتر معذب نميشود خداوند دراين آيه شريفه و آيات ديگري نظير آن تمامي امتيازات نسبي و حسبي را لغو فرمودند و فرمودند ما شما مردم را تيره تيره و قبيله قبيله قرار داديم و همچنين سياه و سفيد و امثال آن همه اين ها براي اين است که از حالت يکنواختي در حسب و نسب خارج شويد هرکدام از شما شناسنامه معيني داشته باشيد و يکديگر را بشناسيد کسي را با ديگران اشتباه نکنيد در نتيجه روابط اجتماعي محفوظ بماند و همه در نظر يکديگر براساس حسب و نسب و وابستگي به پدر و مادر شناخته شوند ولي آنچه در نزد خدا شما را آبرومند مي گرداند فقط تقوا و عمل صالح مي باشد و آن را هم خدا مي داند که چه کساني اهل تقوا هستند و چه کساني اهل تقوا نيستند و هر وقت سند تقوا را از خدا گرفتيد در آنجا شکر خدا را بجا بياوريد که خداوند به شما امتياز داده است .**

**خداوند متعال در اين آيه شريفه تمامي امتيازات حسبي و نسبي و نژادي و يا مالي و مملکتي همه اين ها را لغو نموده فقط امتياز تقوا را تثبيت نموده است. برهان لغو امتياز نژادي اين است که آن امتيازات يک امتيازات خارج از وجود انسان است مانند پارچه اي که آن را رنگ کرده باشند و صفحه اي که نقاشي نموده باشند . امتيازات داخلي ثابت با امتيازات خارجي زائل فرق مي کند امتيازات داخلي ذاتي تا ابد به حال خود محفوظ است قابل سلب نيست وليکن امتيازات خارجي قابل دوام نيست بخصوص در زندگي آخرت کوچکترين ارزشي ندارد و در اطراف آن پرسش و سئوال واقع نمي شود. خداوند ميفرمايد: لا انساب بينهم يومئذ و لايتسائلون - از يکديگر نمي پرسند پسر کيستي و پدر و مادر تو چه کساني هستند دليل ديگر اين که امتيازات ايماني و تقوائي از نوع روح و جوهر است وليکن امتيازات نژادي و مالي از نوع عرض . جوهر به آن حقايق وجودي مي گويند مانند روح در بدن زندگان و بي روحي در بدن مردگان مرده و زنده يا يکديگر امتياز جوهري و ذاتي دارند و يا مانند انسان و حيوان انسان داراي روح علم و ايمان است وليکن حيوان فاقد يک چنين روحي مي باشد و هرگز قابل قياس با يکديگر نيستند. انسان باتقوا در معرض افاضه فيض الهي قرار مي گيرد نور علم و تقوا و صفات شجاعت و شهامت و حکمت و عقل و شعور و فقاهت و بينائي و دانائي در وجود او متمرکز مي شود و تا ابد روشنائي مي دهد مانند چراغ روشن و چراغ تاريک که در ظاهر هيکل مساويند وليکن يکي روشن و يکي تاريک است. اين روشنائي و تاريکي ذاتي قابل رقابت نيست. اهل ايمان و تقوا به حقايق زندگي روشنند و به بدي ها و خوبي ها آگاهي کامل دارند حق و باطل را مي شناسند خط زندگي را تا ابد مي بينند و مي دانند زندگي آخرت از زندگي دنيا براي آنها روشنتر است. خداوند در قرآن مي فرمايد: دلي را که خدا روشن نکرده باشد هرگز روشنائي پيدا نمي کند. مشاهده مي کنيد در زندگي انسانهاي کافر بي ايمان که فرهنگ بدي و خوبي و حسن و قبح وجود ندارد رابطه آنها با يکديگر مانند رابطه حيوانات است کشف عورت و بي ناموسي و حلال و حرام در زندگي آنها مطرح نيست و جنگ و نزاع آنها مانند جنگ و نزاع درندگان است. براي لاشه دنيا هزاران انسان را به قتل مي رسانند و براي خود مسئوليت نمي فهمند پس آنها چنانند که خدا مي فرمايد - کالانعام بلهم اضل. آنها چگونه مي توانند با انسانهائي مومن و دانشمند که حامل پيام الهي به سوي خلق هستند رقابت کنند . بعضي خيال مي کنند که انتخابات و انتصابات الهي صرفاً به نظر خداوند متعال و يا پيغمبران است بدون اين که آنها يک لياقت ذاتي نسبت به ديگران داشته باشند مي گويند خدا يک نفر را در نظر مي گيرد که به او وحي کند و او را مامور تبليغ نمايد بدون اين که با ديگران فرق داشته باشد مي گفتند چرا خدا از آن پاکت هاي آسماني که بر پيغمبر خود نازل مي کند بر ما نازل نمي کند نامه اي براي ابوجهل و ابي لهب و ابوسفيان بنويسد از آسمان پست کند به خانه ما بفرستد که اي رؤساي قريش من محمد (ص) را به پيغمبري مامور کردم شما او را اطاعت کنيد به او مي گفتند چرا خدا فرشته ها را بر ما نازل نمي کند يا چرا خود را به ما نشان نمي دهد و خيال مي کردند انتخاب يک انسان به عنوان نبوت يا امامت انتخاب بدون امتياز است مانند انسانها که مي گويند فلاني سلطان باشد و آن ديگري وکيل مجلس و يا مقام ديگر بدون اين که لياقتي در او احساس کنند خداوند در جواب آنها که مي گفتند فرشته بر ما نازل شود و نامه آسماني براي ما بياورد فرمود: چقدر آنها بي حيا هستند و چقدر تکبر دارند که بدون دليل و امتياز خود را جاي پيغمبر و يا امام مي دانند خبر ندارند که خداوند پيش از آن که به کسي ماموريت بدهد و او را به نام پيغمبر يا امام انتخاب کند به او تعليم مي دهد. حقايق علم و حکمت را به او مي آموزد و او را به دليل ايمان و تقوا به اسماء اعظم خود مجهز مي کند. علم و قدرت خود را در وجود او متمرکز ميکند. او در ذات و وجود خود مانند خورشيد است و کفار به جاي شب ظلماني شب و روز از اين جهت که هوا و فضاي کره زمين هستند مساويند وليکن خداوند به فضاي روز لباس نور مي پوشاند و با آن لباس هواي روز را روشن مي گرداند و آن لباس نور را از قامت هواي شب مي کند گرچه هر دو هوا و فضا هستند اما يکي روشن و ديگري تاريک است کفار و منافقين در ذات و وجود خود مانند شب تاريک اند نور و روشنائي ندارند زيرا به مکتب نرفته اند علم و دانش کسب ننموده اند وليکن مومنين و مخصوصاً پيغمبران و ائمه در وجود خود مانند خورشيد و ماه و ستاره اند همه چيز را مي دانند و مي فهمند چگونه ، ممکن است که خداوند يک انسان تاريک را به جاي انسان روشن انتخاب کند پس انتخابات و انتصابات خدا بر پايه نورانيت و لياقتي است که قبلاً در اثر تقوا به آنها داده است کسي ديگر نمي تواند جاي آنها و مانند آنها وظيفه نبوت و امامت را انجام دهد .**

**قالَتِ الاَعرابُ امَنّا قُل لَّم تُؤمِنُوا وَلکِن قُولُوا اَسلَمنا وَ لَمّا يَدخُلِ الايمانُ في قُلُوبِکُم وَ اِن تُطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لايَلِتکُم مِّن اَعمالِکُم شَيئاً اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحيمٌ (14) اِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذينَ امَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم يَرتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَموالِهِم وَ اَنفُسِهِم في سَبيلِ اللهِ اوُلئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ (15) قُل اَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدينِکُم وَ اللهُ يَعلَمُ ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي الاَرضِ وَ اللهُ بِکُلِّ شَيءٍ عَليمٌ (16) يَمُنُّونَ عَلَيکَ اَن اَسلَمُوا قُل لّاتَمُنُّوا عَلَيَّ اِسلامَکُم بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيکُم اَن هَديکُم لِلايمانِ اِن**

**کُنتُم صادِقينَ (17) اِنَّ اللهَ يَعلَمُ غَيبَ السَّمواتِ وَ الاَرضِ وَ اللهُ بَصيرٌ بِما تَعمَلُونَ (18)**

**آيات ديگر تا آخر سوره جواب همين آيه شريفه است که چرا فقط خداوند متعال به اهل تقوا امتياز مي دهد و آنها را بهتر و برتر از ديگران مي داند در آيه 16 مي فرمايد اعراب نزد تو مي آيند و ادعا مي کنند که به تو ايمان آورده اند به آنها بگو نه بگوئيد ما مسلمانيم هنوز که ايمان در قلب شما وارد نشده است چرا ادعاي ايمان مي کنيد اگر هم در مسلماني از خدا و رسول خدا اطاعت کنيد پاداش اسلام شما در همين دنيا به شما داده مي شود و از نتايج اعمال خود محروم نمي شويد. خداوند آمرزنده و مهربان است .**

**مومنين کساني هستند که خدا و رسول را وسيله امنيت خود در دنيا و آخرت قرار مي دهند و شک و شبهه اي در دين خدا پيدا نمي کنند با مال و جان خود در راه خدا جهاد مي کنند آنها راست مي گويند که اهل ايمانند .**

**لطيفه بزرگ در اين دو آيه شريفه يکي جدائي ايمان از اسلام و ديگر اين که مسلمانان اگر براي حفظ اسلام فعاليت کنند پاداش اعمال خود را در دنيا مي بينند .**

**اين آيه شريفه نشان مي دهد که ايمان چيزي است که به اراده خدا در قلب مومن خلق مي شود. ايمان عضوي از اعضاي روح است مانند اعضاي بدن اگر خداوند به کسي بينائي و شنوائي ندهد چگونه مي تواند ادعا کند که بينا و شنوا است. خلق اعضاي بدن و يا اعضاي روح فقط با اراده خدا ممکن است انسانها نمي توانند در وجود خود روح ايمان بيآفرينند و يا روح ايمان را از بين ببرند. انسان به محض اين که گرايش به حق پيدا کند و با نيت خالص بدون هدف دنيائي دعوت خدا را بپذيرد به محض اين گرايش نور ايمان در قلب او خلق مي شود و با اين روح ايمان کارهاي ديني براي او آسان مي گردد.**

**خداوند در آيه اي ميفرمايد که نماز بسيار سنگين است مگر براي کساني که ايمان به خدا دارند و عظمت خدا را درک مي کنند اين نماز که خدا مي فرمايد سنگين است براي اين است که تحمل آن روح ايمان لازم دارد اگر دل از روح ايمان خالي باشد مانند مرده اي است که مي خواهد حرکت کند و يا باري را بردارد که البته ممکن نيست به همين دليل اهل ايمان با ديگران تفاوت رواني پيدا مي کنند. در واقع دو جنس و دو نوعند مانند نوع انسان و نوع حيوان کارهائي که از دست اهل ايمان ساخته است از دست حيوانات ساخته نيست. روي همين حساب ايمان از اسلام جدا شده است مسلم به کسي مي گويند که تسليم حکومت اسلامي براي حفظ زندگي خود مي شود امام صادق (ع) در يک حديثي مسلمان را به حاجياني تشبيه مي کند که از ميقات وارد حرم شده اند وليکن هنوز به کعبه نرسيده اند مومنين را به حاجياني تشبيه مي کند که بکعبه رسيده اند و در اطراف آن طواف مي کنند يعني مومنين از نظر رواني و عملي يک درجه از مسلمانان بالاترند .**

**در آيه 15 خداوند صفات اهل ايمان را معرفي مي کند تا کساني که چنين صفاتي دارند شکر**

**خدا را به جا آورند که مومن اند و کساني که فاقد چنين صفاتي هستند در پي کسب ايمان و تقوا باشند خداوند براي ايجاد مسابقه و فعاليت انسانها را در حالات متفاوت و مختلف قرار مي دهد يکي را ثروت مي دهد و ديگري را در فقر نگه مي دارد به يکي قدرت مي دهد و ديگري را در ضعف و ناتواني اگر انسانها در زندگي يکنواخت و مساوي با هم بودند. در يک حال راکد و ثابت مي ماندند در آنها جهش و کوشش پيدا نمي شد تا خود را به نعمت هاي خدا برسانند انسانهاي اول تاريخ به وسيله کوه ها هدايت شدند تا خود را از بيابان ها و صحراهاي خشک به کنار چشمه ها و رودخانه ها برسانند اگر تمام کره زمين يکنواخت کوير و بيابان بود هرکسي در جاي خود مي نشست و اميد به جاي بهتر و عالي تر نداشت تا خود را به آنجا برساند. پس اين تفاوت و اختلاف يکي از عوامل بزرگ جهش و کوشش است تا همه کس خود را از ناداني و ناداري و ناتواني به علم و قدرت برساند يکي از جاهائي که بين مومن و غير مومن اختلاف رواني پيدا مي شود تعيين هدف در زندگي و حرکت به سوي خداست اين زندگي ابتدائي دنيائي در نظر مومن مانند حبس خانه جلوه مي کند سعي مي کند خود را از اين زندان برهاند کارهائي انجام مي دهد که فقط سود آخرتي دارد سود دنيائي ندارد مال خود را انفاق ميکند. در جائي که برگشت ندارد مانند خمس و زکوه و يا جان خود را مشتاقانه در راه خدا برنج و زحمت مي اندازد و از مرگ استقبال مي کند و از اين اعمال بين او و اهل دنيا تفاوت پيدا مي شود به همين منظور اهل آخرت را ديوانه حساب مي کنند و يا آنها را ساده و نا زرنگ مي پندارند اگر اين تفاوت در هدف و اعمال نبود ايمان از کفر شناخته نمي شد و مؤمني را به فکر عالم ديگري به نام بهشت و جهنم نمي انداخت . پس خداوند مومن را به ثروت ايمان ميرساند و کافر را در جهل و کفر توقيف ميکند تا به ناداني خود آگاه**

**شود بکوشد تا خود را به اهل ايمان برساند .**

**آيه آخر سوره حجرات باز هم مربوط به جهل مسلمانان است که به دليل اسلام و قبول دعوت پيغمبر اکرم منت سر خدا و پيغمبر خدا دارند مي فرمايد .**

**آنها بر تو منت مي گذارند که مسلمان شده اند بگو مسلماني خود را سر من منت نگذاريد بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را به ايمان و اسلام هدايت کرده است اگر راست مي گوئيد که مسلمانيد مسلماني خود را به خدا خبر ندهيد خدا خود مي داند شما چه کاره ايد او غيب آسمانها و زمين را مي داند و به اعمال شما بصير و بينا است منت گذاري را همه مي دانيم کسي که دعوت کسي را قبول مي کند و يا از او اطاعت مي کند و وابسته به او مي شود به طوري که مخالفت ندارد بلکه با او موافق است در برابر اين وابستگي از او نمره و پاداش انتظار دارد و خود را به همين دليل همين وابستگي طلب کار مي داند يک چنين انتظاري را در برابر ارتباط و وابستگي خواه به نفع او کاري انجام دهد يا ندهد منت مي نامند منت گذار شما را دوست ندارد بلکه طالب مزد و پاداشي است که از شما انتظار دارد خداوند در آيه ديگري دستور مي دهد که صدقات و خدمات خود را با منت و اذيت باطل نکنيد البته کسي که صدقه مي دهد يا به کسي خدمت مي کند او را اذيت نمي کند بلکه در برابر صدقات تا اندازه اي خود را طلب کار مي داند مي گويد چرا به من سلام ندادي و چرا به من احترام نگذاشتي و چنين و چنان انتظارات ديگر همين انتظارات را منت مي نامند چون شما به او خدمت کرده ايد پس او نسبت به شما با ديگران بايد فرق داشته باشد دوست شما باشد مريد شما باشد جزء ياران و انصار شما بنفع شما فعاليت کند همين انتظارات را خداوند منت ناميده است و هر منتّي را هم اذيت ناميده است. در اينجا مي پرسيم البته انتظار در مقابل خدمات منت است وليکن چگونه خداوند منت را اذيت ناميده است من از کسي که به او خدمت کرده ام انتظار پاداش دارم اما او را اذيت نمي کنم آزار و اذيت در جاي خود ظلم است جواب اين است که همين انتظار اذيت است خود را از او طلب کار مي داند و او را مديون خود قرار مي دهد هر چند انتظار شما همين باشد که در ميان جمع مردم به شما سلام بدهد و شما را احترام کند اين طلب کاري بزرگترين اذيت است اميرالمومنين (ع) طلب مردم را هرچه باشد باري سنگين مي داند به کسي مي گويد عباي خود را سبک کن او مي گويد سبکي عبا يعني چه سنگين نيست حضرت مي فرمايد يعني طلب مردم را و دين خود را سبک گردان پس اگر به کسي خدمت کردي و در مقابل خود را طلب کار دانستي اين طلب کاري و انتظار منت است و منت باري است بسيار سنگين و عربها به دليل اين که با رسول خدا موافقت نمودند و بدون مخالفت کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاري کردند سر پيغمبر منت داشتند ما هستيم به مسجد مي آئيم يا شهادتين به زبان جاري مي کنيم و ديگر با تو جنگ و مخالفتي نداريم در اينجا خدا فرمود شما منت سر خدا و پيغمبر نداشته باشيد بلکه خدا سر شما منت دارد که شما را به ايمان هدايت کرده**

**است .**

**لطيفه عجيب از اين آيه شريفه :**

**لطيفه عجيب اين آيه مربوط به اهميت ايمان و حقانيت مذهب شيعه در قرآن است که عربها روي مسلماني خود که تسليم حکومت اسلامي شده اند سر پيغمبر اکرم منت دارند و خود را طلب کار مي دانند که مسلمان شده اند در جواب آنها مي فرمايد بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را به ايمان هدايت کرده است . پس منت آنها سر پيغمبر اکرم روي مسلماني و اسلام است وليکن منت خدا سر آنها روي ايمان و تقوا است از اين دو جمله استنباط مي شود که مسلماني تنها منهاي ايمان و تقوا نزد خداوند متعال ارزش ندارد آنچه نعمت خدا به حساب مي آيد ايمان به خداوند متعال است نه مسلماني تنها تفکيک ايمان از اسلام يکي از مسائل روشن در قرآن است يکي همين آيه شريفه که خدا مسلماني را نعمت خود نمي داند تا در برابر آن از مسلمانان انتظاري داشته باشد که اطاعت کنند يا نکنند يکي آيه مربوط به غديرخم و اعلام ولايت علي (ع) است خداوند در آن آيه مي فرمايد امروز که شما علي راشناختيد و با او بيعت کرديد من با ولايت علي (ع) نعمت خود را بر شما کامل کردم و با قبول اين ولايت راضي شدم که مسلماني دين شما باشد معنايش اين است که مسلماني شما را منهاي نعمت ولايت علي (ع) و پيش از اعلام ولايت آن حضرت قبول ندارم زيرا قبول مسلماني تنها براي هدف دنيائي و تسليم به مقام حکومت واقع مي شود کساني که مسلمان شده اند يعني تسليم حکومت اسلام شده اند اين تسليم دليل نمي شود که آنها حقيقتاً ايمان به خدا و آخرت آورده اند همه ملتها در کشور خود تسليم حکومتهائي هستند که در آن کشور به وجود آمده خواه حکومت حق باشد يا باطل در ممالک يهودي ها يا نصراني و بودائي و زردشتي همه جا ملتها تسليم حکومتها هستند که اگر تسليم نباشند کشته مي شوند و يا اين که گرفتار هرج و مرج مي شوند براي پيدايش نظام دنيائي همه کس بايستي تسليم حکومتهاي زمان خود باشند مسلمانها هم همينطور در اخبار و احاديث هم مسلماني را از ايمان جدا دانسته اند هر کسي ايمان به خدا داشته باشد مسلمان هم هست و ممکن است مسلمان ايمان به خدا نداشته باشد شاخص ايمان قبول ولايت علي (ع) و ائمه اطهار است ظهور ايمان بدون قبول ولايت ممکن نيست زيرا ايمان توام با معرفت و حق شناسي است چطور ممکن است يک عارف حق شناس ائمه اطهار را قبول نکند و ديگران را در مقابل آنها و شريک آنها بداند مانند کسي که تاريکي و روشنائي را تميز نمي دهد در دعاي ندبه هم مي خوانيم که پيغمبر به علي (ع) فرمود اگر تو نباشي ايمان مومنين شناخته نمي شود يعني ولايت تو ترازوي سنجش ايمان و کفر است .**

**در انتهاي سوره شريفه خداوند متعال احاطه علمي و وجودي خود را بر افعال و اعمال مردم يادآوري مي کند تا مردم بدانند که احکام و مقررات اسلام ضامن اجرائي دارد فقط يک قوانين نيست که آن را در کتابها بنويسند و کنار بگذارند بلکه خداوند متعال به اراده خود ضامن اجراي اين احکام است . هر کسي را بخواهد بر ترک عمل و بي اعتنائي به مقررات مجازات مي کند و هر که را بخواهد ثواب و پاداش مي دهد زيرا خدا به تنهائي ناظر اعمال مردم است احتياج به پليس و پاسبان و اطلاعات ندارد و هم به تنهائي ضامن اجرائي اين مقررات است لذا در آيه آخر مي فرمايد که خداوند از آنچه غيب است در آسمانها و زمينها باخبر است و به اعمال شما آگاهي کامل دارد . معناي ظاهري آسمانها و زمينها معلوم است آنچه در آسمانها و زمينها غيب است فرشتگان و اعمال فرشتگان است که مقدرات زندگي بشر را تهيه مي بينند و براي هر کسي آنچه لايق او و شايسته او است در اختيارش مي گذارند و معناي دوم آسمان و زمين قلوب و افکار مردم است فکر انسان در وجود او آسمان وجود است که با فکر خود سر به سوي خدا دارد و از خداوند براي هدايت يافتن کمک مي گيرد خداوند هادي افکار متفکرين است هرکس فکر مي کنند در فکر خود به سوي خدا نظر دارد به همين مناسبت فکر نمودن از عبادتها و نماز و روزه ها بيشتر اجر دارد فرموده اند يک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر است عبادت به منزله حضور در ايستگاه است تفکر به منزله حرکت است اگر چند سال در ايستگاه متوقف باشي و حرکت نکني به مقصد نمي رسي وليکن اگر يک دقيقه و دو دقيقه سوار مرکب شوي و حرکت کني به مقصد نزديک مي شوي و کلمه ارض در مقابل سماوات قلب انسان است مولا (ع) مي فرمايد دل يک جوان بالغ مانند زمين است که شخم نزده اند و تخمي نکاشته اند . براي هر نوع تخم کاري آمادگي دارد و آنجا که در برابر تبليغات و تعليمات قرار مي گيرد مانند زمين است که تخم کاري مي شود تا معلوم شود تخمي که مي کارند چگونه به ثمر مي رسد علف هرزهاي بي خاصيت است و يا بذر علم و حکمت .**

**الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علي صالح غفاري**